

## مضمون زمان از منظر شعرای رمانتیک فرانسوی قرن نوزدهم میلادی

فریده علوی

استادیار دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران

تاریخ وصول: ۸۴/۱۱/۱۵

تاریخ تأیید نهایی: ۸۴/۱۱/۶

### چکیده

ارتباط تنگاتنگ عنصر زمان با زندگی بشری بیانگر دلیل توجه به آن در عرصه ادبی است. طول عمر انسان متأثر از حیطة زمانی است که برای زندگی آن‌ها از بدو تولد تا لحظه مرگ تعریف شده است. حتی احساسات بشری گریزی از عواقب گذر زمان ندارند: حالتی چون بی‌تفاوتی، افسردگی، ضعف، فراموشی و غیره، تنها با گذر زمان دامن‌گیر انسان می‌شوند. هیچ دوره‌ای از زندگی بشری بی‌ارتباط با گذر زمان نیست: از کودکی تا جوانی این ارتباط به صورت همزیستی و از میانسالی تا غلبه سال‌های عمر، به صورت مقابله و مقاومت آشکار می‌شود. پس انسان همواره در طلب تحلیل شرایط زمانی برای ارائه تعریفی از مفهوم وجودیشانند. کاری که در توان همگان نیست. از این رو، برخی از شاعران و ادیبان، به عنوان پیام‌آوران شادی و ملالت‌های انسان، نقش به‌سزایی را در انتقال نگرش و اشتغالات فکری مردمان عصر خود ایفا می‌کنند. از جمله این ادیبان می‌توان به شعرای رمانتیک فرانسوی سده نوزده میلادی اشاره کرد که با بیانی شیوا، غنایی و متأثرکننده به تحلیل احساسات و عواطف انسانی ناشی از گذر زمان پرداخته و جلوه‌هایی از ژرفای روح آدمی را نمایان می‌سازند که نگارنده به تحلیل برخی از مهمترین سروده‌های آنان می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: شعر، رمانتیسم، زمان، هوگو، لامارتین، موسه، خاطره.

## مقدمه

مضمون گذر زمان، مضمون مشترک همه آثار ادبی است. زندگی، اعمال و فعالیت‌های بشری، افکار و خاطراتش همگی در ظرف زمانی خاصی قرار می‌گیرند. با سپری شدن لحظه‌ها، آدمی گاه در جستجوی زمان از دست رفته است و گاه در آرزوی رسیدن به آینده‌ای دور و دست نیافتنی. زمان گاه چهره شریک دائمی انسان را دارد و بهره تجربه را با خود به ارمغان می‌آورد و گاه دشمن جوانی اوست و به جز پیری رهتوشه دیگری به همراه ندارد. گویی زمان عنصر تفکیک‌ناپذیر زندگی است و کسی از تأثیرات آن در امان نیست. همین امر موجب شده تا بیشتر ادیبان جهان از زمان سخن گویند: برخی از آن‌ها، با اندوه فراوان، بر ماهیت گذرای زمان افسوس می‌خورند و اندوه و تأسف خود را در قالب نظم می‌سرایند، برخی دیگر از توانایی ویرانگر آن داد سخن رانده و عده‌ای نیز آن را سرلوحه تفکرات و تأملات درونی خویش قرار می‌دهند. اما به هر حال، زمان منبع الهام‌بخش آثار ادبی بسیاری است که از دیرباز تا کنون مورد توجه نویسندگان، شاعران و ادیبانی بوده و است که از میان آنان می‌توان به شاعران رمانتیک فرانسوی در قرن نوزدهم میلادی اشاره داشت. در این مقاله، نگارنده تلاش دارد تا با بررسی اهمیت ادبیات و ارتباط آن با مضمون زمان، به ویژه در ادبیات رمانتیک، به تحلیل و بررسی سروده‌های سه تن از مهم‌ترین و مؤثرترین شاعران رمانتیک فرانسوی، یعنی ویکتور هوگو، آلفونس دولامارتین و آلفرد دو موسه بپردازد.

## بحث و بررسی

## ۱- اهمیت ادبیات در رابطه با زمان

مضمون زمان از جذاب‌ترین موضوعات ادبی است و ادبیات نیز بستر بسیار مناسبی برای بیان ارتباط پیچیده میان انسان و زمان است. البته این امر در ادوار و برهه‌های زمانی متفاوت به اشکال متفاوتی صورت گرفته است، اما در هر حال، حکایت از توجه آدمی در به تصویر کشیدن قدرت زمان و آرزوی آنان در شیوه مقابله با سلطه‌اش دارد.

شعر، رمان، جستار، و سایر اشکال ادبی می‌توانند ابزارهای بیانی مناسبی برای به تصویر کشیدن گذر زمان باشند، زیرا با هر یک از آن‌ها به سادگی می‌توان به تحلیل، توصیف و یادآوری خاطرات گذشته پرداخت. تحلیل احساساتی که وابسته به گذر زمانند، اغلب اندوه،

دلتنگی و رنجی را برمی‌انگیزند که الهام‌بخش اشعار مرثیه‌گونه‌اند.

حتی هنگامی که نویسنده یا شاعر به وصف انسان، جانداران و یا جامدات می‌پردازد، خواسته یا ناخواسته، تغییرات و دگرگونی‌های حاصل از گذر زمان را در آن‌ها به تصویر می‌کشد. در این گونه توصیف‌ها، آشنایان گذشته به موجب گذر زمان چهره‌ای ناآشنا می‌یابند، زیرا تغییرات ناشی از زمان بر صورت آنان نقش می‌بندد. بنابراین، نویسنده‌ای که به بازآفرینی خاطرات می‌پردازد، حال را در برابر گذشته به چالشی بیشتر ملال‌آور، می‌کشد. در واقع، قیاس میان آنچه که بود و آنچه که باقی مانده، موجب پیدایش اندیشه‌های حزن‌انگیز می‌شود. گذر زمان همواره با کم شدن شدت شور و احساسات همراه است؛ احساسات پرشور به سردی می‌گراید و آلام به ظاهر درمان‌ناپذیر، التیام می‌یابند. مضامین شعر رماتیک نیز ریشه در همین نگاه به گذشته و تحلیل احساسات و عواطف ناشی از آن دارد. به این ترتیب، انسان که خود قادر به مقابله با گذر زمان نیست، با خلق اثر ادبی به مبارزه با آثار تخریبی آن می‌پردازد. این امر که امروزه ما می‌توانیم آثار به جای مانده از نویسندگان و شاعران سده‌های گذشته را به آسانی بخوانیم یا درک کنیم، خود مویذ نفوذناپذیر بودن ادبیات نسبت به گذر زمان است. به عبارت دیگر، ادبیات هرگز محصور در زمان نمی‌شود و با آن از بین نمی‌رود.

حکایت، حسب حال‌نویسی، تجسم شاعرانه و یا قصه‌ای از روزگاران دور، از جمله اشکال ادبی گوناگونی‌اند که قادرند زمان را زنده نگه دارند. در واقع، این گونه‌های نوشتاری می‌توانند زمان گذشته را ماندگار سازند و به او وجود بخشند، امری که حافظه از انجام آن ناتوان است. به عبارت دیگر، متون ادبی خواننده را قادر می‌سازند تا به واسطه واژگان، تصاویر، تشابهات و شدت تجسم خاطرات گذشته، به بازآفرینی واقعه یا واقعیتی دیرین دست یابند. واقعیتی که در مقابل دیدگان خواننده زنده می‌شود و به طرز شگرفی، هر بار که متن خوانده شود، تجدید حیات می‌یابد. به این ترتیب هر واقعه‌ای نیز از دسترس گذر زمان و قدرت به فراموش سپاری آن در امان می‌ماند. در حقیقت، ادبیات این امکان را فراهم آورده که گذشته همواره زنده نگه داشته شود: چهره‌ها و قهرمانانی که شعر و ادب از آنان یاد می‌کنند، سرزمین‌هایی که توصیف می‌کنند، وقایع و حوادثی که مجسم می‌سازند، هرگز از بین نمی‌روند. پس ادبیات محملی است که به واسطه آن، انسان از گذر زمان می‌گریزد. از این رو، یکی از موضوعاتی که همواره ذهن نویسنده متون ادبی یا شاعران را به خود مشغول ساخته، موجب به

تصویر کشیدن ارتباط میان انسان و زمان می‌شود.

## ۲- زمان، اصلی‌ترین مضمون ادبیات فرانسه در قرن نوزدهم

قرن نوزدهم، یکی از غریب‌ترین سده‌های ادبی فرانسه است. با وقوع انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹، بنیاد رژیم سلطنتی این کشور از هم فرو پاشیده و به واسطه آن ادبیات کلاسیک نیز به تدریج به فراموشی سپرده شد. با ظهور رمانتیسم، بسیاری از اصول و ساختارهای ادبی عصر کلاسیک به زیر سؤال رفت. شعر، نمایشنامه، رمان و سایر اشکال ادبی شاهد دگرگونی‌های فراوان شدند. مهم‌تر از همه این‌که جایگاه و وظیفه نویسندگان و شاعران در جامعه تعریف جدیدی پیدا کرد. با سلطه بورژوازی در دوران پس از انقلاب ۱۷۸۹، ادیبان و شاعران دو راه را پیش گرفتند: عده‌ای سخنگوی قشر کاسب و تاجرپیشه حاکم بر جامعه شدند و عده‌ای دیگر با ابراز بیزاری از تسلط ثروت‌اندوزی، گوشه عزلت برگزیدند. اما در هر دو صورت، ادبیات قرن نوزدهم فرانسه از نارضایتی عمیق در جهانی منقلب و تهی از معنا سخن می‌گفت که در آن امید به آینده، رنگ باخته و زمان‌های گذشته دست‌نیافتنی می‌نمود.

از منظر پیشگامان رمانتیسم، تنها یک تصویر می‌توانست بیانگر سال‌های آغازین قرن نوزدهم باشد و آن چیزی نبود جز تصویری از ویرانه‌ها و خرابه‌های به جای مانده از جنگ‌های ناپلئون و یا نشأت گرفته از فرو ریختن نظامی کهن که با دل‌تنگی از آن یاد می‌شد زیرا هیچ امیدی به روشن بودن آینده به چشم نمی‌خورد. از این رو، نخستین مدعیان رمانتیسم به کاوش در زمان گذشته می‌پرداختند. تلاش برای بازیابی خاطرات زمان گذشته موجب شد تا اهل ادب و قلم توجه ویژه‌ای به مضمون زمان داشته باشند. همین توجه به تاریخ گذشتگان و کندوکاو در آن، به خلق زیباترین شاهکارهای هنری و ادبی در این عصر انجامید. بنابراین می‌توان گفت که مضمون زمان در ادبیات قرن نوزدهم، بیشتر جنبه تاریخی دارد و یادآور خاطرات گذشته است.

## ۳- زمان گذرا و خاطرات ماندگار در شعر ویکتور هوگو

شعرای رمانتیک همواره در تردید و ابهام نسبت به سرنوشت خویش به سر می‌بردند و احساسات پرشور و هیجانات درونی خود را به نگارش درمی‌آوردند. از نظر آنان تنها مرهمی که می‌توانست تلخی روزهای حزن‌انگیز را التیام بخشد، یادآوری و بازآفرینی خاطرات بود. از

این‌رو، ویکتور هوگو که در عرصه ادبی فرانسه به عنوان پدر جنبش رمانتیسم شناخته می‌شود، «خاطره» را مقدس و مبارک می‌شمارد و آن را التیام‌بخش اندوه کسانی می‌داند که گذر زمان موجب ویران شدن آرزوها، دوری و جدا شدنشان از یکدیگر شده است. در کتاب **پرتوها و تاریکی‌ها** (ویکتور هوگو، ۱۹۲۸)، او با خلق شخصیت المپیو، سخنگوی همه انسان‌های جهان می‌شود و درباره گذر زمان و بی‌تفاوتی طبیعت داد سخن می‌راند:

«چه کوتاه زمانی می‌بایست تا همه را تغییر داد!

ای طبیعت نیک اختر، چه آسان می‌برید از یاد!

و در تبدلهاتان چه آسان می‌برید از بین

رشته‌های پنهان را که دل‌هامان بر آن‌ها خورده پیوند!

(ژرژ دکوت و ژوئل دوبوکلاز، ۱۹۹۸، ص ۲۵۱)

این ابیات که برگرفته از «اندوه المپیو» است، به توصیف مکان‌هایی پرداخته که شاعر بهترین دوران خود را در آن‌جا سپری کرده، اما با گذر زمان و عمر، همه چیز به فراموشی سپرده شده است.

«امیال شورانگیز همگی با گذر عمر دورتر می‌شوند و دورتر،

یکی با خود نقاب می‌برد و دیگری خنجر،

به مانند گروهی از دلقکان آوازخوان تهی مغز در سفر

که در پشت تپه می‌شوند دسته‌ای نازل‌تر.

«اما تو، ای عشق، تو که ما را فریفته‌ای! محو تو امری است محال!

تویی که، گاه مشعل و گاه شعله، می‌درخشی آنگاه که می‌شویم آشفته حال!

تو ما را در شادی‌ها، و همواره در اشک‌ها چیره می‌گردی؛

تویی سزاوار نفرین در شباب جوانی، و لایق ستایش در روزگار پیری.

«در این روزها که فرو افتاده سر از بار سنگینی سالیان سال،

و انسان بی‌انگیزه، بی‌هدف، بی‌رؤیا و آمال،

پندارد که چیزی نیست جز مزاری رو به زوال  
که خفته در آن همهٔ پاکی‌ها و خیال؛

«آنگاه که روح ما در رؤیایش به جسم نازل می‌شود،  
آن قدر که در قلب شماره می‌کند، تا که یخ چیره می‌شود،  
آن گونه که مرده‌های میدان نبرد شمارش می‌شوند،  
هر اندوهی که فرو می‌رود و هر رؤیایی که خاموش می‌شود،

«به مانند آن کس که چراغی بر دست می‌گردد،  
به دور از محسوسات، به دور از جهان شاد،  
او با گام‌هایی آرام از سرایشی تیره و تار،  
تا عمق اندوهناک گرداب باطن می‌رسد از راه؛

«و در آن‌جا، در این شب که تلولو هیچ نوری نیست،  
روح، در عزلت تاریکی که گویی دیگر گریزی از پایان نیست،  
تپش چیزی را حس می‌کند در پشت پرده‌ای...-  
و این تو هستی، ای خاطرهٔ مبارک، که در تاریکی خفته‌ای!»

(لاگار و میشار، ۱۹۶۹، ص ۱۶۶-۱۶۵)

در اشعار بالا، ویکتور هوگو نشان می‌دهد که چگونه گذر زمان شور و اشتیاق و احساسات پرشور دوران جوانی را بی‌رنگ می‌سازد. در بند اول، شاعر امیال و احساسات شورانگیز را به دلک‌هایی تشبیه می‌کند که گاه نقاب نفاق بر چهره دارند و گاه شمشیر خشونت بر دست. اما در مقابل چنین شور و هیجاناتی، عشق ابدی می‌ماند و در برابر گذر زمان مقاومت می‌کند. از این رو، شاعر در بند دوم از واژه‌هایی مانند «درخشیدن»، «شعله»، «مشعل» استفاده می‌کند و به این ترتیب مفهوم «نور» را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند.

در ادامه شاعر به شکل حزن‌انگیزی به توصیف سفر روح از ورای دوران کهنسالی می‌پردازد و نشان می‌دهد که این حرکت آهسته به سوی مرگ منجر به دست‌یابی به «خاطرات»

می‌شود.

نحوه نقطه‌گذاری ابیات در بندهای سوم تا ششم نیز نمایانگر گذر زمان و حرکت آرام انسان به سوی مرگ است. شاعر نشان می‌دهد که با گذشت زمان، انسان سر طاعت فرو می‌آورد، انگیزه‌ها و رؤیاهایش را از دست می‌دهد، روح، سفر خود را آغاز می‌کند و به مانند انسانی چراغ به دست، در گرداب باطن غوطه‌ور می‌شود. دو مصراع اول بند آخر نیز حکایت از جهان درونی انسان دارد: جهانی به سیاهی شب و عاری از امید و زندگی.

اما ناگهان در پشت همه ظلمات و تاریکی‌ها، حیات «خاطره‌ها» مشهود می‌شود: خاطراتی که از گزند زمان در امانند. به عبارت دیگر شاعر که شعر خود را با مضمون گذر زمان آغاز کرده و به دنبال آن زوال انسان به سوی مرگ را به تصویر می‌کشد، آن را با ماندگاری و حیات «خاطره» به پایان می‌رساند: حیاتی که «تیش» آن احساس می‌شود، تسلی‌بخش و «مبارک» است. بنابراین، هر چند که گذر عمر تأثیر خود را بر لحظات پرشور زندگی می‌گذارد و منجر به فنا می‌شود، اما خاطره به مانند اثری نورانی و زنده از آن‌ها باقی می‌ماند.

#### ۴- طبیعت مامن خاطره در برابر گذر زمان در شعر آلفونس دولامارتین

اشعار رمانتیک آلفونس دولامارتین نیز حکایت از مضمون زمان دارد. از منظر او، زمان سریع‌تر از آنچه که می‌پنداریم، سپری می‌شود. لامارتین با چاپ مجموعه اشعارش با عنوان *تأملات شاعرانه* (۱۸۲۳-۱۸۲۰) از شهرت خاصی برخوردار می‌شد. در این مجموعه، شاعر روح سرگردان خود را به تصویر می‌کشد که به دلیل از دست دادن محبوب به عالم رؤیا و تأملات درونی پناه می‌برد. او که در این مجموعه اشعار، از گذرا و گریزان بودن زمان و در نتیجه گذرا بودن خوشبختی دنیوی سخن می‌گوید، در نتیجه خواننده را به عزلت‌نشینی و جستجوی تسلی و آرامش خاطر در طبیعت و ایمان به خداوند دعوت می‌کند. در شعر «دریاچه»، لامارتین با طرح اندیشه‌های حزن‌انگیز و پرشور خود درباره مضمون زمان می‌نویسد:

«ای زمان، بازدار این پرواز را! و شما، ای لحظه‌های سازگار،

باز دارید سیر خود را!

تا بهره بریم از لذت شادی‌های گذرا

از این زیباترین روزهامان!»

(هلن صباح، ۱۹۹۳، ص ۲۴۰)

اما شاعر به خوبی می‌داند که چنین رؤیایی هرگز به حقیقت نمی‌پیوندد. پس می‌سراید:

«چه بیهوده اما، می‌طلبم لحظاتی،  
زمان ز دستم می‌رود و می‌زند گریزی،  
گویم به شب: «چو می‌روی، آهسته‌تر!»؛ اما فلق،  
می‌زداید شب را.  
یکدگر را پس بداریم دوست، بداریم دوست! وزین زمان گذرا،  
بشتابیم تا بگیریم بهره‌ای!  
آدمی را نیست در جایی بندری، زمان را نیست در جایی ساحلی؛  
او روان است و ما در گذریم!»

(همان)

اما باز هم شاعر مفری نمی‌یابد، روی سخن را با زمان آغاز می‌کند و از طبیعت نیز می‌خواهد که خاطره روزگار خوشبختی را در خود حفظ نماید:

«ابدیت، نیستی، گذشته، ورطه‌های تاریک،  
چه می‌کنید با روزهایی که می‌بلعید؟  
بگویید: این لحظات اوج سرمستی را به ما باز می‌گردانید؟  
همان‌هایی را که از ما می‌ربایید؟

ای دریاچه! صخره‌های گنگ! غارها! جنگل تیره!  
که زمان را با شما کاری نیست یا که غیر از جوانی ارمغانی نیست،  
برگیرید از این شب، برگیرید، ای طبیعت زیبا!  
لااقل خاطره‌اش را!



باشد که در آرامشت، باشد که در امواج خروشانست،  
ای دریاچه زیبا، و در منظره پشته‌های دلنوازت،  
و در صنوبرهای تیره‌ات، و در تخته‌سنگ‌های سرکشت  
که واژگونند بر روی آبهایت!

باشد که در باد صبا که می‌لرزاند و می‌گذرد،  
در هیاهوی کناره‌هایت از طنین کناره‌هایت،  
در کوکب سیمین چهره‌ای که تمامی پهنه‌ات را  
از انوار کم سویش سفید کرده!

تا بادی که شکوه می‌کند، نی‌ای که ناله می‌کند،  
تا ملایم عطر هوای خوشت،  
تا هر آنچه می‌شنویم، هر آنچه می‌بینیم یا هر دمی که فرو می‌بریم،  
همه گویند: «آنها یک‌دگر دوست داشتند!»

(ژرژ دکوت و ژوئل دوبوکلاز، ۱۹۹۸، ص ۶۸)

در این اشعار لامارتین به طرح پرسش‌هایی می‌پردازد، که همگی حکایت از اضطراب و نگرانی او دارند. او در بند اول خطاب به زمان می‌پرسد: «چه می‌کنید؟» «به ما باز می‌گردانید؟» در همین بند، شاعر زمان را با سه نام مهیب می‌خواند: «ابدیت»، «نیستی»، «گذشته» و از ورای آنها تصویر «ورطه‌های تاریک» را در ذهن خواننده القا می‌کند. اما زمان در برابر پرسش‌های مطرح شده پاسخی نمی‌دهد و سکوت می‌کند. از این رو، شاعر در پی مفری برای حفظ روزهای سپری شده می‌گردد، زیرا تحمل نابودی آنها را در «ورطه‌های تاریک» ندارد.

بنابراین از بند دوم به بعد، شاعر روی خطابش به طبیعت است. او که نخست با حالت امری از طبیعت می‌خواهد که خاطره‌ای را برگیرد، کم‌کم خواسته‌هایش را به صورت بیان آرزو مطرح می‌کند. در واقع از منظر شاعر بسیاری از اجزای طبیعت از گذر زمان در امانند، عناصری همچون (دریاچه، تخته‌سنگ‌ها، غارها، جنگل تیره) که در عبارت «طبیعت زیبا» خلاصه می‌شوند. عبارتی که بر عطف و اعتماد تکیه می‌کند. پس طبیعت،

از منظر شاعر، نقش حمایت‌کننده را ایفا می‌کند و می‌تواند از «خاطره» در مقابل گذر زمان حفاظت نماید. از این رو، در بندهای سوم و چهارم، شاعر به توصیف منظره‌های گوناگون، متنوع و گاهی متضاد از طبیعت می‌پردازد. به این ترتیب، لامارتین از طریق یادآوری همهٔ مشاهدات خود از هر یک از عناصر طبیعت، لحظات خوش در کنار محبوب بودن را احیاء می‌کند. در واقع، وجود عناصر طبیعت از خوشبختی از دست رفته تفکیک‌ناپذیر می‌گردد.

اما در آخرین بند که کمی متفاوت از بقیهٔ بندها به نظر می‌رسد، شاعر آخرین آرزوی خود را بیان می‌کند: او از طبیعت می‌خواهد که به واسطهٔ سبک‌ترین عناصرش همچون «باد»، «نی»، «عطرها» شاهی ابدی بر عشقی خالص و واقعی باشد: «آن‌ها یکدیگر را دوست داشتند».

در این شعر، زمان چونان آب (دریاچه) از حرکتی پیوسته و برگشت‌ناپذیر برخوردار شده است. در واقع آب به عنوان یکی از عناصر طبیعت، آینهٔ تمام‌نمای زمان شده و به شکل چارچوبی برای تأملات شاعر مورد استفاده قرار گرفته است.

#### ۵- خاطره، ضامن خوشبختی در برابر اقتدار زمان در شعر آلفرد دو موسه

اشعار آلفرد دو موسه نیز، که او را «فرزند قرن» (هامون، ۲۰۰۰ ص ۹۲۸) می‌نامیدند، از مضمون گذر زمان بی‌بهره نمانده است. او که در سنین جوانی، در یکی از رمان‌هایش خود را «شاعر سر افکنده» (اترشتین، ۱۹۹۸، ص ۲۹۱) نامیده بود، همواره از احساسات شورانگیز و امیال سرکوب شدهٔ خود در رنج بود. از این رو، ناگزیر مدت زمانی را به درمان جسمانی خود پرداخت، اما بهبودی حاصل نشد. به ناچار تلاش کرد با استفاده از رهنمودهای لامارتین، و با تقویت ایمان به درمان روح خویش بپردازد. اما به نظر می‌رسد که این راهکار نیز در بهبود او تأثیری نداشت. در سال ۱۸۴۰ موسه با سرودن شعر «خاطره» از قدرت تسلی بخشی زمان سخن می‌گفت و به این طریق مرهمی بر رنج‌های روحی‌اش یافت. در شعر «خاطره»، او اندیشه‌های پرشور خود را دربارهٔ زمان و رسیدن به خوشبختی به واسطهٔ بازآفرینی خاطرات به تصویر می‌کشد:

ای اقتدار زمان! سینه‌های سبک‌بال!

می‌برید اشک‌ها، شکوه‌ها، و حسرت‌هایمان را؛

اما به رحم آید آنگاه، و گل‌های پژمرده ما را  
هرگز نمی‌کنید به زیر پای لگد مال.

همه قلبم تو را سپاس می‌گوید، ای نکوی بخشنده التیام!  
هرگز گمان نمی‌کردم که بسی رنج برم  
از چنین جرحی، که در آن آثار التیام  
گوارا باشندم این چنین دلارام.

دور باشد از من حرف‌های بیهوده، فکرهای باطله،  
که بگویم از رنج‌های عامیانه به سان پوشش معموله،  
که می‌فکنند بر عشق‌های فرسوده،  
همانانی که یکدیگر را هرگز دوست نداشته،

ای دانه، چرا گویی که فراتر نیست هیچ تیره‌بختی  
کز یاد شیرین روزهای سختی؟  
چه رنجی با تو گفته این چنین گفتار تلخی،  
این چنین وهنی بر وصف تیره‌بختی؟

پس آیا بودنش بی‌رنگ‌تر از هست روشنایی است،  
و از خاطر بردنش در وقت شام امری ضروری است؟  
به راستی این تویی، ای روح بزرگ تا ابد غمگین،  
این تویی که گفته‌ای حرف‌هایی این چنین؟

نه، قسم به این شعله پاک که جلالش مرا کند غرق در انوار،  
نیست از بر تو این چنین ناسزای پرگزاف.  
که گویند خاطره خوش در این جهان  
نماید حقیقی‌تر از نیک‌بختی.

مضمون زمان و اقتدار آن از همان اولین مصراع در شعر بالا مشهود است. از نگاه موسه، زمان همه رنج‌ها و آلام فرسوده و به جای مانده از گذشته را از بین می‌برد. در مقابل دیدگاه لامارتین که معتقد بود، تنها طبیعت است که از آثار گذر زمان در امان می‌ماند، موسه بر این باور است که خاطره‌ها هرگز مورد گزند گذر زمان قرار نمی‌گیرند. خاطره‌ها، که در شعر به «گل‌های پژمرده» تشبیه شده‌اند، از رحمت زمان برخوردار شده و هرگز نابود نمی‌شوند. شاعر در اولین بند، قدردانی خود را نسبت به زمان بیان می‌کند و قدرت او را بسیار سودمند می‌داند.

از این رو، در بند دوم، موسه نشان می‌دهد که زمان و خاطره از چنان قدرتی برخوردارند که عمیق‌ترین رنج‌ها را التیام می‌بخشند. پس، از واژگانی مانند «جراحت» و «آثار به جای مانده از آن» سخن می‌گوید که بیانگر گذر از مرحله رنج و درد به مرحله تسکین و درمان‌پذیری است.

در بند سوم، شاعر به طور تلویحی فقط خاطره را به عنوان حجتی بر صحت عشق‌های مربوط به دوران گذشته می‌داند. او از به‌کارگیری «حرف‌های بیهوده» که احساسات غیرواقعی را می‌پوشانند، تا کسی آن‌ها را نشناسد، پرهیز می‌کند. بنابراین در این بند، نقش و اهمیت «خاطره» بیش از پیش نمایان می‌شود.

در بندهای چهارم و پنجم، موسه با مخاطب قرار دادن دانته، شاعر سرشناس ایتالیایی قرن سیزدهم، به طرح دیدگاه او در کتاب «جهنم» می‌پردازد، همان دیدگاهی که «خاطره خوش» را نوعی بدبختی دانسته است. سؤال‌های متعددی که به این ترتیب توسط موسه درباره چنین دیدگاهی مطرح می‌گردد همگی حکایت از عدم اعتقاد او به آن دارند. از این رو، در بند ششم با بکارگیری کلمه «نه»، با صراحت به نفی نظریه عاری از عواطف دانته پرداخته و مفهوم جدید و کاملاً شخصی از «خاطره» ارائه می‌نماید: «خاطره خوش»، که موجب ماندگاری گذشته و شاهدهی بر احساسات می‌شود، از خوشبختی مردد و گذرا حقیقی‌تر می‌نماید.

### نتیجه‌گیری

بررسی اشعار سه تن از مهم‌ترین شعرای رمانتیک قرن نوزدهم در فرانسه نشان می‌دهد که مضمون زمان به عنوان اصلی‌ترین مضمون ادبیات رمانتیک، به اشکال گوناگونی مورد توجه قرار گرفته است:

- گاهی شاعر از قدرت زمان دچار اضطراب می‌شود و با طرح پرسش‌هایی، نگرانی خود را ابراز می‌دارد (مانند شعر لامارتین).

- گاهی شاعر با بدگمانی نسبت به زمان از صدمات آن همچون کم‌رنگ شدن احساسات پرشور و از بین رفتن امیدها و آرزوها سخن می‌راند (مانند شعر هوگو).

- اغلب شاعران با اعتراف به ناتوانی انسان‌ها در مقابل زمان، از او یاری می‌طلبند (مانند هر سه شاعر).

اما از منظر شعرای رمانتیک، تنها «خاطره» است که توان مقابله با قدرت زمان را دارد. زیرا خاطره گذشته را باز می‌آفریند و آن را زندگی دوباره می‌بخشد و به این ترتیب گذر زمان را نفی کرده و به گذشته چهره‌ای حاضر و جاودانه اعطا می‌کند. همچنین خاطره با از بین بردن درد و رنج ناشی از جدایی یا مرگ، لحظه‌های خوش را تداعی می‌کند. لذا از قدرت معجزه‌آسای التیام‌بخشی نیز برخوردار می‌گردد. زخم‌های عمیق را ناچیز جلوه داده و از حقایق تلخ روزگار، لحظات جاودانه و شیرین می‌سازد. از اینرو، شعرای رمانتیک با نگارشی شاعرانه و خلق شاهکارهای ادبی و ارزشمند به عواطف و احساسات، تجربه‌های شخصی، مکان‌های خاص، جانداران و انسان‌ها موجودیتی ابدی بخشیده و آن‌ها را از آسیب‌های حاصل از گذر زمان در امان نگه داشته‌اند.

#### منابع

- 1- Décote, Georges et Dubosclard, Joël (sous la direction de), *Itinéraires littéraires, XIX<sup>e</sup> siècle*, ouvrage collectif, Hatier, 1998.
- 2- Eterstein, Claude (sous la direction de), *La littérature française*, Paris, Hatier, 1998.
- 3- Hamon, Ph. et Roger-Vasselín, D., *Le Robert des grands écrivains de langue française*, éd. Dictionnaires Le Robert, 2000.
- 4- Hugo, Victor, *Les rayons et les ombres*, in *Tristesse d'Olympio*, éd. Maurice Levaillant, Champion, 1928.
- 5- Lagarde, A. et Michard, L., *XIX<sup>e</sup> siècle*, Bordas, 1969.
- 6- Lamartine, Alphonse de, «Le lac», in Hélène Sabbah, *Littérature*, ouvrage collectif, Paris, Hatier, 1993.

- 7- Lamartine, Alphonse de, *Méditations poétiques*, in *La Chute d'un ange*, Gallimard, «Poésie», 1981.
- 8- Musset, Alfred de, *Souvenir* in *Poésies complètes*, éd. M. Allem, «Pleiade», Gallimard, 1990.